DaneshSad
دانش صد



درس سوم
در امواج سند

محتوای این درس جزئی از ادبیات پایداری است که مهدی حمیدی شیرازی به شیوهٔ داستانی در قالب چهار پاره (دوبیتی پیوسته) به زیبایی به تصویر کشیده است.در این قالب ملک الشعرا بهار، فریدون مشیری، فریدون توللی نیز سروده هایی دارند./ لحن: روایی و حماسی

موضوع: در حملهٔ مغول‌ها به ایران، محمد خوارزمشاه که توان مقابله با چنگیز را نداشت، می‌گریزد ولی پسر شجاعش، جلال‌الدین در برابر هجوم بی‌رحمانهٔ مغول‌ها می‌ایستد و پایداری می‌کند.

به مغرب سینه مالان قرص خورشید نهان می گشت پشت کوهساران

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است: به/ مغرب: متمم / سینه‌مالان: قید، صفت فاعلی / قرص خورشید: گروه نهادی، ترکیب اضافی: قرص(نهاد)+ خورشید(مضاف الیه) / نهان: مسند/ می گشت: فعل اسنادی/ پشت کوهساران: گروه قیدی، ترکیب اضافی:پشت(قید) + کوهساران(مضاف الیه) (کوهساران، سار پسوند مکان در اینجا)

*قرص:گرده،کلیچه /سینه مالان :با سینه رفتن، سینه خیز /مغرب و خورشید، تناسب(شیوهٔ بلاغی است.)

قلمرو ادبی:

سینه مالان رفتن خورشید: کنایه از آرام و آهسته رفتن و تشخیص/ مغرب و خورشید مراعات نظیر

قلمرو فکری:

در سمت مغرب خورشیدآرام و سینه خیز حرکت می‌کرد و پشت کوهساران پنهان می‌شد و غروب می کرد.

مفهوم: غروب خورشید نشانگر نابودی حکومت جلال الدین خوارزمشاه بود (بیت براعت استحلال دارد و در همان نخستین بیت از پایان غم‌انگیز داستان خبر می‌دهد این دوبیت آغازین، شروع زیبایی برای این چهارپاره است، تصویر غم‌انگیزی که از غروب خورشید ارائه شده، بیانگر غم و اندوهی است که در ادامهٔ داستان با آن روبه رو می‌شویم.

فرو می ریخت گردی زعفران رنگ به روی نیزه ها و نیزه داران

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است: فرو می ریخت یک فعل دو وجهی است: در صورت گذرا بودن می توان خورشید را نهاد و گردی زعفران رنگ را مفعول گرفت و در صورت ناگذربودن، می‌توان گردی زعفران رنگ را نهاد گرفت/ گردی زعفران رنگ:ترکیب وصفی: زعفران رنگ(: صفت) / به/ روی نیزه‌ها و نیزه‌داران: گروه متمم ، دو ترکیب اضافی: روی(متمم) + نیزه ها(مضاف الیه) + حرف عطف(و) + نیزه‌داران(معطوف به مضاف‌الیه، صفت فاعلی مرکب مرخم + ان علامت جمع)*زعفران رنگ:زرد رنگ / نیزه داران : سربازان،مبارزان (شیوهٔ سرودن بیت بلاغی است.)

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی:

گردی زعفران رنگ: استعاره از نور خورشید/گردی به رنگ زعفران: تشبیه درون واژه ای که در شمارش تشبیه ها معمولا شمرده نمی شود. /نیزه ها و نیزه داران:مجازا میدان جنگ/ واژه‌آرایی یا تکرار: نیزه، واج آرایی «ز، ر»

قلمرو فکری:

خورشید نور زرد رنگ همچون زعفران خود را بر روی میدان نبرد پاشیده بود.

مفهوم: تابش زرد و سرخ خورشید بر میدان نبرد نشانگر حالت غم به خاطر نابودی و شکست جلال الدین بود.

ز هر سو بر سواری غلت می خورد تن سنگین اسبی تیر خورده

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است: ز/ هرسو: متمم ، ترکیب وصفی/ بر/ سواری: متمم / غلت می‌خورد: فعل مرکب، ماضی استمراری/ تن سنگین اسبی تیر خورده: گروه نهادی، دو ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: نهاد(تن) + صفت(سنگین، صفت نسبی)+ مضاف الیه(اسبی) + صفت مضاف الیه(تیرخورده، صفت مفعولی)

* غلت خوردن: افتادن /سوار و اسب تناسب(شیوهٔ سرودن بیت بلاغی است.)

قلمرو ادبی:

غلت خوردن اسب: کنایه از واژگون شدن و افتادن/ اسب و سوار، مراعات نظیر/ واج آرایی: «ر، س»

قلمرو فکری:

در هرطرف میدان جنگ، بدن سنگین اسبان زخمی به روی سربازانی که برآنها سوار بودند، فرو می افتاد و کشته می شد. مفهوم: توصیف صحنه‌های شکست وکشته شدن اسب ها و نابودی سربازان

به زیر باره می نالید از درد سوار زخم دار نیم مرده

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است: به/ زیر باره:گروه متمم ، ترکیب اضافی: زیر(متمم)+ باره(مضاف‌الیه)/ می‌نالید: فعل ماضی استمراری/ از / درد: متمم / سوار زخم دار نیم مرده: گروه نهادی، دو ترکیب وصفی: نهاد(سوار)+ صفت(زخم‌دار، صفت فاعلی مرکب مرخم)+صفت(نیم‌مرده، صفت مفعولی)

*باره: اسب / نیم مرده :نیمه جان/ درد و زخم دار، تناسب /سوار و باره، تناسب(شیوهٔ سرودن بیت بلاغی است.)

قلمرو ادبی:

نیم مرده: کنایه از نیمه جان / درد و زخم دار و نیم مرده، مراعات نظیر/ واج آرایی: « ر

قلمرو فکری:

سواران زخمی و نیمه جان در زیر سنگینی اسبان از شدت درد می نالیدند.(بیان حالت درد و مرگ سربازان)

نهان می گشت روی روشن روز به زیر دامن شب در سیاهی

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است: نهان، مسند /می گشت: فعل اسنادی/ روی روشن روز: گروه نهادی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: روی(نهاد)+ روشن(صفت) + روز(مضاف‌الیه) / به / زیر دامن شب: گروه متمم ،

t.me/DaneshSad

دو ترکیب اضافی:زیر(متمم) +دامن(مضاف الیه) +شب(مضاف الیه مضاف الیه) / در/ سیاهی: متمم / (بلاغی)

قلمرو ادبی:

روی روز، دامن شب:اضافهٔ استعاری از نوع تشخیص/ روز و شب تضاد/ایهام تناسب: در کلمهٔ «روی» در معنی چهره صادق و در معنای روی با زیر تناسب دارد./ نهان شدن روی روز ...: کنایه از غروب و شب شدن

قلمرو فکری:

چهرهٔ درخشان و نورانی روز در دل تاریکی های شب نهان می شد. مفهوم: غروب خورشید وغلبه تاریکی

در آن تاریک شب می گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است: در / آن تاریک شب: گروه متمم ، دو ترکیب وصفی: صفت اشاره(آن) + صفت مقلوب(تاریک) + متمم (شب)/ می گشت(فعل اسنادی)/ پنهان: مسند/ فروغ خرگه خوارزمشاهی: گروه نهادی، یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: نهاد(فروغ) + مضاف الیه(خرگه)+ صفت نسبی (خوارزمشاهی) (شیوهٔ سرودن بیت بلاغی)* خرگه: خرگاه، خیمه به ویژه خیمه بزرگ/فروغ: روشنایی و نور

قلمرو ادبی:

فروغ خرگه، اضافهٔ استعاری: خرگاه مانند خورشیدی فروغ دارد./ خرگه: مجازاز حکومت و فرمانروایی

پنهان شدن فروغ خرگه خوارزمشاهی: کنایه از به پایان رسیدن و نابودی خوارزمشاهیان

قلمرو فکری:

در آن شب تاریک رونق و روشنی حکومت خوارزمشاهی نیز نابود می شد و این سلسله داشت سقوط می کرد.

مفهوم: نابودی خوارزمشاهیان

به خوناب شفق در دامن شام به خون آلوده ایران کهن دید

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است: به/ خوناب شفق: گروه متمم ، ترکیب اضافی:خوناب(متمم) + شفق(مضاف الیه)/ در/ دامن شام: گروه متمم ، ترکیب اضافی:دامن(متمم) + شام(مضاف الیه) / به+ خون آلوده: متمم مسندی ، صفت مفعولی)/ ایران کهن: گروه مفعولی، ترکیب وصفی: ایران(مفعول) + کهن(صفت)/ دید: فعل ماضی ساده، نهاد او محذوف برمی گردد به جلال الدین* شفق:سرخی افق هنگام غروب خورشید/ خوناب: مخلوطی از خون و آب / دید: در این بیت به معنای تصور کرد و پنداشت فعل گذرا به مفعول و مسند است.

قلمرو ادبی:

دامن شام: اضافهٔ استعاری از نوع تشخیص/ به خون آلوده دیدن: کنایه از کشتار

خوناب شفق: اضافهٔ تشبیهی / شفق، شام: مراعات النظیر

قلمرو فکری:

از سرخی افق هنگام غروب که همانند خونابی به نظر می‌رسید در دل شب ایران دیرینه را به خاک و خون کشیده شده دید مفهوم: ذهن جلال الدین بخاطر دیدن صحنه‌های جنگ حتی از غروب خورشید هم کشتار ایرانیان را

t.me/DaneshSad

مجسم می کرد.

در آن دریای خون در قرص خوشید غروب آفتاب خویشتن دید

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است: در/ آن دریای خون: گروه متمم ، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: آن(صفت اشاره) +دریا(متمم) + خون(مضاف الیه) / در/ قرص خورشید: گروه متمم ، یک ترکیب اضافی: قرص(متمم) + خورشید مضاف الیه)/ غروب آفتاب خویشتن: گروه مفعولی، دو ترکیب اضافی: غروب(مفعول) + آفتاب (مضاف الیه) +،خویشتن(مضاف الیه مضاف الیه)/دید: فعل ماضی نهاد او محذوف برمی گردد به جلال الدین* دید: در این بیت به معنای مشاهده کرد، گذرا به مفعول است

قلمرو ادبی:

دریای خون:اضافهٔ تشبیهی و استعاره از سرخی آسمان هنگام غروب(شفق) و اغراق

آفتاب خویشتن: استعاره از عمر و بخت و سلطنت که به آفتاب تشبیه شده اند و مشبه محذوف شده

غروب آفتاب خویشتن را دیدن: کنایه از اتمام عمر و پادشاهی خود را دیدن/ خورشید غروب آفتاب: مراعات نظیر/ دو فعل دید در پایان مصراع های این بند با دو معنای متفاوت: جناس همسان هستند و قافیه شمرده می شوند و علاوه بر این ها بیت قافیهٔ دیگری(خویشتن و کهن) را هم دارد پس این دو بند ذوقافیتین هستند.

قلمرو فکری:

جلال الدین با نگاه کردن به سرخی افق و غروب خورشید نابودی و سقوط عمر و سلطنت خودش رادریافت.

مفهوم: پایان یافتن حکومت خوارزمشاهیان نزدیک است

چه اندیشید آن دم کس ندانست که مژگانش به خون دیده تر شد

قلمرو زبانی:

بیت دارای سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: کس/ ندانست: فعل / چه چیز را ندانست؟ مفعول: جملهٔ وابسته (به چه اندیشیدن او) را

جملهٔ وابسته: چه: به چه: متمم (هرگاه متمم اول مصرع بیاید معمولا حرف اضافه‌اش می‌افتد)/ اندیشید: فعل ماضی ساده نهادش او محذوف برمی گردد به جلال‌الدین/ آن دم: گروه قیدی، ترکیب وصفی

جملهٔ وابستهٔ وابسته: مژگانش: گروه نهادی، ترکیب اضافی: مژگان(نهاد) + مضاف الیه(ش) / به / خون دیده: گروه متمم ، ترکیب اضافی: خون(متمم) +دیده(مضاف الیه) / تر: مسند/ شد: فعل اسنادی

* دم: نفس/ دیده: چشم/ مژگان و دیده: تناسب

قلمرو ادبی:

خون دیده استعاره از اشک./ مژگان و دیده: مراعات النظیر/ ترشدن مژگان به خون دیده: کنایه از بشدت گریستن/ مژگان: مجاز از چشم / دم: مجاز از لحظه

قلمرو فکری:

کسی نفهمید که آن لحظه جلال الدین به چه چیز فکر کرد که اشک از چشمانش چکید و گریست.(غم زیاد)

t.me/DaneshSad

چو آتش در سپاه دشمن افتاد از آتش هم کمی سوزنده تر شد

قلمرو زبانی:

بیت دو جملهٔ ساده هست:

جملهٔ اول: چو: حرف اضافه/ آتش: متمم / در/ سپاه دشمن: گروه متمم ، ترکیب اضافی: سپاه(متمم) + دشمن(مضاف الیه)/ افتاد: فعل ماضی ساده نهادش او محذوف برمی گردد به جلال الدین

جملهٔ دوم: از/ آتش: متمم/ هم: قید / کمی: قید / سوزنده تر: مسند، صفت فاعلی + تر/شد: فعل اسنادی، ماضی ساده نهادش او محذوف برمی گردد به جلال الدین* آتش و سوزنده تر تناسب(شیوهٔ سرودن بیت بلاغی)

قلمرو ادبی:

او چو آتش: تشبیه وجه شبه: کنایه از سریع و نابودگر / آتش و سوزنده: مراعات النظیر

از آتش سوزنده تر شدن؛تشبیه تفضیلی یا برتر و اغراق

قلمرو فکری:

همچون آتشی ویرانگر به سپاه دشمن حمله کرد و حتی از آتش هم نابود کننده تر شد(شدت خشم و ویرانگری)

در آن باران تیر و برق پولاد میان شام رستاخیز می گشت

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است: در/ آن باران تیرو برق پولاد: گروه متمم ، دو ترکیب وصفی و دو ترکیب اضافی(آن باران، آن برق، باران تیر، برق پولاد): آن(صفت اشاره) +باران(متمم) + تیر(مضاف الیه) + حرف عطف(و) +برق(معطوف به متمم) + پولاد(مضاف الیه) /میان شام رستاخیز: گروه قیدی، دو ترکیب اضافی: میان(قید) + شام(مضاف الیه) + رستاخیز(مضاف الیه مضاف الیه) / می گشت: فعل غیراسنادی، می چرخید و حرکت می کرد/ نهاد او محذوف برمی گردد به جلال‌الدین* پولاد :فولاد/ رستاخیر:قیامت/ برق: درخشش

قلمرو ادبی:

باران تیر: اضافهٔ تشبیهی و وجه شبه: کنایه از فراوانی تیر و اغراق/ پولاد؛ مجازاز شمشیر / برق: ایهام:۱) در معنای درخشش ۲) در معنای صاعقه{رعد و برق}/ برق پولاد: اضافهٔ تشبیهی؛ شمشیر مانند صاعقه وجه شبه: کنایه از سریع حرکت کردن ؛ درمعنای درخشش تشبیهی ندارد بلکه اضافهٔ استعاریست: شمشیر مانند صاعقه برق و درخشش دارد /شام رستاخیز: استعاره از میدان جنگ

قلمرو فکری:

جلال الدین درمیدان جنگی که همانند شب قیامت بود در میان انبوه تیرکه مانند باران می‌بارید و شمشیر هایی که همچون صاعقه سریع دیده می شدند و می‌درخشیدند، حرکت می کرد.مفهوم: توصیف شدت نبرد

در آن دریای خون در دشت تاریک به دنبال سر چنگیز می گشت

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است: در/ آن دریای خون:گروه متمم ، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: آن (صفت اشاره)+ دریا(متمم) + خون(مضاف الیه)/ در/ دشت تاریک: گروه متمم ، یک ترکیب وصفی: دشت(متمم) +تاریک(صفت)/ به دنبال : حرف اضافهٔ مرکب / سرچنگیز:گروه متممی، ترکیب اضافی:سر(متمم)

t.me/DaneshSad

+ چنگیز(مضاف الیه) / می گشت: فعل غیراسنادی، گذرا به مفعول که مفعولش« میدان جنگ» هست و محذوف هست، نهاد او محذوف

قلمرو ادبی:

دریای خون:اضافهٔ تشبیهی و استعاره از میدان نبرد و اغراق/ دشت تاریک: مجازاز میدان جنگ

سر چنگیز: مجازاز وجودچنگیز/ سر و در: جناس ناهمسان اختلافی/ به دنبال سر کسی گشتن: کنایه از تصمیم کشتن کسی را داشتن/ گشت در دو بیت فوق: جناس همسان دارد و قافیه هست با دو معنی:۱- حرکت می کرد۲- جستجو می کرد. (این دو بیت ذوقافیتین هستند و علاوه بر«می گشت» ها « رستاخیز، چنگیز» هم قافیه اند.

قلمرو فکری:

جلال الدین در میدان جنگ که همانند دریای پراز خون بود و در میانهٔ تاریک میدان جنگ، میدان جنگ را برای کشتن چنگیز جستجو می کرد (تا چنگیز را بیابد و او را بکشد). نبردی هدفمند برای کشتن چنگیز

بدان شمشیر تیز عافیت سوز در آن انبوه کار مرگ می کرد

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است: نهاد او محذوف برمی گردد به جلال الدین /بدان: به/ آن شمشیر تیز عافیت سوز: گروه متمم ، سه ترکیب وصفی:آن(صفت اشاره) + شمشیر(متمم)+ تیز(صفت) +عافیت سوز(صفت بیانی فاعلی مرکب مرخم) / در/ آن انبوه: گروه متمم ، یک ترکیب وصفی/ کار مرگ: گروه مفعولی، ترکیب اضافی: کار(مفعول) + مرگ(مضاف الیه)/ می کرد:فعل ماضی استمراری

قلمرو ادبی:

واج آرایی: «ر»/ شمشیر عافیت سوز: استعاره مکنیه (شمشیر مانند آتش می‌سوزاند)؛ عافیت سوز: کنایه از نابودگر تشبیه: او مانند مرگ عمل می کرد وجه شبه کار مرگ کردن: کنایه از کشتن

قلمرو فکری:

با آن شمشیر بران و کشنده که عافیت و سلامتی همگان را چون آتش می‌سوزاند و نابود می کرد، در میان انبوه سپاه دشمن همانند مرگ به کشتار آنان می پرداخت. مفهوم: کشته شدن مغولان به دست جلال الدین

ولی چندان که برگ از شاخه می‌ریخت دو چندان می شکفت و برگ می‌کرد

قلمرو زبانی:

بیت سه جمله دارد که از جملات هسته و وابسته ساخته شده است:حرف ربط همپایه ساز«ولی» در آغاز بیت، نشانگر این است که ادامهٔ بیت قبلی بوده است: چندان که: حرف ربط وابسته ساز مرکب

جملهٔ وابسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به جلال الدین/ برگ: مفعول/ از / شاخه: متمم / می‌ریخت: فعل ماضی استمراری

جملهٔ هستهٔ ۱: نهاد: آن محذوف برمی گردد به برگ / دو چندان: قید / می‌شکفت: فعل ماضی استمراری،(بن ماضی:شکفت، بن مضارع: شکف)/ و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ هستهٔ ۲: نهاد: آن محذوف برمی گردد به شاخه / برگ، مفعول / می کرد: فعل ماضی استمراری

*برگ، شاخه و می شکفت؛ تناسب/ چندان: آن قدر، آن اندازه

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی:

برگ، استعاره از سربازان مغول/ شاخه،استعاره از سپاه و لشکر مغول/ برگ، شاخه، می شکفت؛مراعات نظیر
شکفتن: کنایه از ظاهر شدن / برگ کردن: کنایه از زیاد شدن و رشد کردن

قلمرو فکری:

ولی چنان که جلال الدین سربازان را مانند برگ از لشکر چون شاخه شان جدا می‌کرد، دوبرابر سرباز همچون برگ ظاهر می شد و لشکر همچون شاخهٔ مغول رشد می کرد و زیاد می شد. هر چه از سربازان دشمن می کشت تعداد آنان بیشتر می شد و دو برابر می شدند انگار به جای یک سرباز دو سرباز همانند برگ جایگزین می‌شد.
مفهوم: زیادی تعداد سربازان دشمن

میان موج می رقصید در آب به رقص مرگ اختر های انبوه

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است: میان موج: گروه قید ی، ترکیب اضافی: میان(قید) + موج(مضاف‌الیه) / می- رقصید: فعل ماضی استمراری/ در/ آب: متمم / به/ رقص مرگ: گروه متمم ، ترکیب اضافی: رقص(متمم) + مرگ(مضاف الیه) /اخترهای انبوه: گروه نهادی، ترکیب وصفی: اخترها(نهاد) + انبوه(صفت)

قلمرو ادبی:

رقصیدن اختر ها: استعارهٔ مکنیه از نوع تشخیص و تلمیح به باور گذشتگان در مورد تاثیر ستارگان بر سرنوشت
رقص مرگ: اضافهٔ استعاری و تشخیص/ رقص مرگ: پارادوکس و اغراق

قلمرو فکری:

وسط حرکات امواج سند، انعکاس نور ستارگان چنان بود که انگار در نظر جلال الدین ستارگان رقص مرگ می کردند و قربانی می‌طلبیدند و سرنوشتی برای او رقم می زدند تا نابودش کنند.

به رود سند می غلتید بر هم ز امواج گران کوه از پی کوه

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است: به / رود سند: متمم ، ترکیب اضافی: رود(متمم) + سند(مضاف الیه)/ می‌غلتید: فعل ماضی استمراری/ بر/ هم: همدیگر، متمم / ز/ امواج گران: گروه متمم ، ترکیب وصفی:امواج(متمم) + گران(صف) /کوه، نهاد/ از پی : حرف اضافهٔ مرکب/ کوه: متمم *گران: سنگین./ می غلتید: می چرخید/ از پی: از عقب، به دنبال

قلمرو ادبی:

کوه: استعاره از کشته شدگان/ اغراق در زیادی کشته ها/ سند و امواج: مراعات النظیر

قلمرو فکری:

بر اثر امواج سنگین و بزرگ رود سند که خیلی متلاطم بود ، کشته‌های زیادی که همانند کوه به رود سند می- افتادند برروی هم می‌غلتیدند و انگار امواج سنگین رود سند کوهایی از کشته ها را باخود می برد و جابجا می کرد. / مفهوم: متلاطم بودن رود سند و افتادن کشته های زیاد بر رود

t.me/DaneshSad

خروشان ژرف بی پهنا کف آلود دل شب می درید و پیش می رفت

قلمرو زبانی:

بیت دو جملهٔ ساده هست که با حرف ربط همپایه ساز«و» به هم وصل شده است:

جملهٔ اول: خروشان،(صفت فاعلی)/ ژرف(صفت) / بی پهنا(صفت) وکف آلود(صفت مفعولی مرکب مرخم): هرچهار تا در نقش قید /دل شب: گروه مفعولی، ترکیب اضافی: دل(مفعول) +شب(مضاف الیه)/ می‌درید: فعل نهادش آن محذوف برمی گردد به رود سند

جملهٔ دوم: نهاد: آن محذوف برمی گردد به رود سند/ پیش: قید/ می‌رفت: فعل ماضی استمراری

قلمرو ادبی:

خروشان، برای رود تشخیص/ دل شب: تشخیص/ دل شب دریدن: کنایه ازپیشروی کردن

رود همچون حیوانی می درید: استعاره مکنیه/ خروشان، ژرف، بی پهنا، کف آلود: مراعات نظیر

قلمرو فکری:

رود سند متلاطم عمیق پهناور و مواج دل تاریکی ها را می شکافت و جلو می رفت/ مفهوم: توصیف رود

از این سد روان در دیده شاه ز هر موجی هزاران نیش می رفت

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده هست: از/ این سد روان: گروه متمم ، دو ترکیب وصفی: این(صفت اشاره)+ سد(متمم)+ روان(صفت فاعلی،) /در/ دیدهٔ شاه: گروه متمم ،ترکیب اضافی:دیده(متمم) + شاه(مضاف الیه) / هزاران نیش: گروه نهادی، ترکیب وصفی:هزاران(صفت شمارشی) + نیش(نهاد) /می‌رفت: فعل ماضی استمراری

قلمرو ادبی:

سد روان: استعاره از رود/ موج و سد: مراعات النظیر/ سد روان: پارادوکس

سدروان مانند نیش بود: تشبیه پوشیده / نیش در دیده رفتن: کنایه از شدت آزردن

قلمرو فکری:

هر موجی از این رود که همانند سد متحرک و جاری بود، مثل نیشی بر چشم شاه فرو می رفت و دل شاه را بشدت آزرده و دردمند می کرد.مفهوم: دردمندی جلال الدین از رود سند که مانع از حرکت او و لشکرش بود.

ز رخسارش فرو می ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می دید

قلمرو زبانی:

بیت دو جملهٔ ساده هست:

جملهٔ اول: ز/ رخسارش: گروه متمم ، ترکیب اضافی: رخسار(متمم)+ ش(مضاف الیه)/ فرومی‌ریخت: فعل دو وجهی: در صورت ناگذربودن: اشکی(نهاد) و در صورت گذرابودن: نهاد (او محذوف) و اشکی (مفعول)

جملهٔ دوم: نهاد: اومحذوف برمی‌گردد به جلال الدین/ بنای زندگی: گروه مفعولی، ترکیب اضافی: بنای(مفعول) + زندگی(مضاف الیه) / بر + آب: متمم مسندی/ می‌دید: می پنداشت فعل ماضی استمراری

*بنا: پی و اساس و بندیده و اشک تناسب(شیوهٔ بلاغی)

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی:

بنای زندگی:هم می تواند اضافهٔ استعاری باشد: زندگی مانند خانه ای بنا دارد و هم می تواند اضافهٔ تشبیهی باشد : زندگی مانند بناییست ؛ در چنین مواردی ارجح تشبیه هست./ بنای چیزی را بر آب دیدن: کنایه از در حال نابودی دیدن و سست بودن؛ تلمیح به باور گذشتگان که بنای دنیا را بر آب می پنداشتند.

ایهام: علاوه بر مفهوم کنایی «بنای زندگی برآب می‌دید» دو مفهوم زیبا هم میشود از این عبارت اخذ کرد:۱- زندگی خود را بسته به رود سند و گذر از آن می‌یافت۲- زندگی خود را از پشت چشمان اشکبار خود می‌دید.

قلمرو فکری:

اشک ازچشمانش جاری بود و جلال الدین از چشمانش اشک می ریخت و زندگی خود را در حال نابودی می دید. مفهوم: شدت غمگینی جلال الدین بخاطر نابودی حکومتش

در آن سیماب گون امواج لرزان خیال تازه ای در خواب می دید:

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به جلال الدین / در / آن سیماب گون امواج لرزان: گروه متمم ،سه ترکیب وصفی:آن(صفت اشاره) +صفت مقلوب (سیماب گون) + امواج(متمم) + لرزان(صفت فاعلی) / خیال تازه‌ای: گروه مفعولی، ترکیب وصفی: خیال(مفعول) + تازه ای(صفت) / در/ خواب: متمم/ می- دید: فعل ماضی استمراری *سیماب :جیوه/ گون: مانند

قلمرو ادبی:

سیماب گون امواج: تشبیه، وجه شبه در رنگ و لرزیدن / خیالی در خواب دیدن؛ کنایه از فکری در سر داشتن

قلمرو فکری:

جلال الدین در آن موج های لرزان سفید همچون جیوه فکر تازه ای به سرش زد.

به یاری خواهم از آن سوی دریا سوارانی زره پوش و کمانگیر

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است: نهاد: من محذوف/ به/ یاری: متمم/ خواهم: می‌خواهم، فعل مضارع اخباری، / از/ آن سوی دریا: گروه متممی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی:آن(صفت اشاره) + سو(متمم) + دریا(مضاف الیه)/ سوارانی زره‌پوش و کمانگیر: گروه مفعولی، دو ترکیب وصفی: سوارانی(مفعول) + زره پوش(صفت فاعلی مرکب مرخم) + کمانگیر(صفت فاعلی مرکب مرخم)* کمانگیر: تیر انداز

قلمرو ادبی:

زره پوش: کنایه از مسلح/ کمانگیر:کنایه از جنگجو/ دریا: استعاره از رود سند

قلمرو فکری:

از ان سوی رود سوارانی مجهز و جنگجو به کمک می گیرم.مفهوم: درخواست نیروی کمکی

t.me/DaneshSad

دمار از جان این غولان کشم سخت بسوزم خانمان‌هاشان به شمشیر

قلمرو زبانی:

بیت دو جملهٔ ساده هست:

جملهٔ اول: نهاد من محذوف / دمار: مفعول/ از / جان این غولان: گروه متمم ، یک ترکب اضافی و یک ترکیب وصفی: جان(متمم) + این(صفت اشاره برای مضاف الیه) + غولان(مضاف الیه) / کشم: می کشم،فعل مضارع اخباری/ (دمار از جان کشیدن: فعل مرکب است چون مفهوم کنایی دارد، بنابراین ترکیب جزء به جزء آن که ما انجام دادیم صحیح نیست و صرفا جهت تعیین نقش در آزمون لحاظ شده است اگر تک تک زیر کلمه ای خط کشیدند و نقش خواستند) / سخت: قید

جملهٔ دوم: نهاد من محذوف / بسوزم: می‌سوزانم، فعل مضارع اخباری / خانمان‌هاشان: گروه مفعولی، ترکیب اضافی: خانمان ها(مفعول) + شان(مضاف الیه)/ به/ شمشیر: با شمشیر: متمم*دمار: رگ ، عصب، پی

قلمرو ادبی:

دمار از کسی کشیدن: کنایه از نابود کردن/ غولان: استعاره از مغولان

خانمان: مجازاز کل زندگی و دارایی/ با شمشیر می‌سوزانم: استعارهٔ مکنیه(شمشیر مانند آتش می سوزاند)

قلمرو فکری:

این مغولان غول مانند را نابود می کنم و زندگی آن ها را با شمشیر از بین می برم.: آرزومند نابودی دشمن

شبی آمد که می‌باید فدا کرد به راه مملکت فرزند و زن را

به پیش دشمنان استاد و جنگید رهاند از بند اهریمن وطن را

قلمرو زبانی:

بیت از پنج جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: شبی: نهاد / آمد: فرارسید، فعل ماضی ساده/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱ : می‌باید فدا کرد : فعل غیر شخصی(نهاد ندارد) : می باید(فعل کمکی) +(فدا کرد) مصدر مرخم از فعل اصلی / به / راه مملکت: گروه متممی، ترکیب اضافی: راه(متمم) + مملکت(مضاف الیه) / مفعول: فرزند / و: حرف عطف و/ زن: معطوف به مفعول

جملهٔ وابستهٔ۲: به/ پیش دشمنان: گروه متممی، ترکیب اضافی: پیش(متمم) + دشمنان(مضاف الیه)/ استاد: ایستاد، ایستادن: مصدر فعل اصلی غیر شخصی (می باید: فعل کمکی فعل غیر شخصی به قرینهٔ لفظی محذوف)+ ایستاد/ و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ۳: جنگید: جنگیدن: مصدر فعل اصلی غیر شخصی (می باید: فعل کمکی فعل غیر شخصی به قرینهٔ لفظی محذوف)+ جنگید

جملهٔ وابستهٔ ٤: رهاند: رهاندن: مصدر فعل اصلی غیر شخصی (می باید: فعل کمکی فعل غیر شخصی به قرینهٔ لفظی محذوف)+ رهاند/ از/ بند اهریمن: گروه متمم ، ترکیب اضافی: بند(متمم) + اهریمن(مضاف الیه) / مفعول: وطن * اهریمن: شیطان /فرزند و زن: تناسب

نظر دیگر: می باید: فعل (در معنای لازم است): نهادش ادامهٔ بیت که همان جملات وابسته هست: (فداکردن و ایستادن و جنگیدن و رهاندن....لازم می‌باشد)

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی:

فرزند و زن: مجازاز کل دارایی و عزیزان/ اهریمن:استعاره از مغولان/ وطن: مجازاز مردم وطن و خاک وطن
در پیش کسی ایستادن: کنایه از مقاومت و پایداری کردن

قلمرو فکری:

اکنون زمانی فرا رسیده که بایستی در راه وطن تمام دارایی و عزیزان خود را فدا کرد .مفهوم: میهن دوستی و فداکاری و در مقابل دشمنان بایستی ایستادگی کرد و جنگید و مردم را ازاسارت این دشمنان مثل شیطان رهانید. مفهوم: مقاومت

شبی را تا شبی با لشکری خرد ز تن ها سر ز سر ها خود افکند

قلمرو زبانی:

بیت دو جملهٔ ساده دارد:

جملهٔ اول: نهاد او محذوف برمی‌گردد به جلال الدین / را: از، حرف اضافه/ شبی: متمم / تا: حرف اضافه/ شبی: متمم/ با / لشکری خرد: گروه متمم،ترکیب وصفی: لشکری(متمم)+ خرد(صفت) / ز/ تن‌ها: متمم / سر: مفعول/ فعل: افکند محذوف به قرینهٔ لفظی /و: حرف ربط همپایه ساز محذوف

جملهٔ دوم: نهاد او محذوف برمی‌گردد به جلال الدین / ز/ سرها: متمم / خود: مفعول/افکند: فعل ماضی،

*خود: کلاخود، کلاه جنگی که از فلز سازند./ خرد: کوچک/ سر وخود: تناسب

قلمرو ادبی:

تکرار: سر، شب/ واج آرایی: «ش، س، ر/ »/ سر وخود – سر و تن : مراعات النظیر/ ازتن سر و از سر خود افکندن: کنایه از کشتن

قلمرو فکری:

از یک شب تا شب دیگربه مدت یک شبانه روز با لشکری کوچک به کشتار مغولان پرداخت.: دلاوری جلال

چو لشکر گرد بر گردش گرفتند چو کشتی باد پا در رود افکند

قلمرو زبانی:

بیت از دو جملهٔ هسته و وابسته تشکیل شده است: چو: حرف ربط وابسته ساز ، وقتی که

جملهٔ وابسته: لشکر: نهاد/ گرد بر گردش: گروه مفعولی، ترکیب اضافی: گرد بر گرد (مفعول)+ ش(مضاف الیه)/ گرفتند: فعل ماضی ساده

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به جلال الدین/ چو: حرف اضافه / کشتی: متمم/ بادپا مفعول/ در / رود: متمم / افکند: فعل ماضی ساده*بادپا: تیزرو صفت مرکب برای اسب /گرد بر گرد: دور تا دور

قلمرو ادبی:

بادپا: کنایه از اسب تندرو / چو و چو: جناس همسان / تشبیه اسب به کشتی/ گرد بر گرد را گرفتن: کنایه از محاصره کردن/ واج آرایی «ش»

قلمرو فکری:

وقتی که لشکریان دشمن او را محاصره کردند.اسب خود را مانند یک کشتی به داخل رودخانه انداخت تا فرار

t.me/DaneshSad

کند. / مفهوم: تلاش برای اسیر نشدن به دست دشمن

چو بگذشت از پس آن جنگ دشوار از آن دریای بی پایاب، آسان
به فرزندان و یاران گفت چنگیز که گر فرزند باید، باید این سان

قلمرو زبانی:

این دو بیت موقوف المعانی هستند و روی هم از چهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

چو: حرف ربط وابسته سازوقتی که

جملهٔ وابستهٔ ۱: بگذشت: فعل ماضی نهاد او محذوف برمی گردد به جلال الدین / از / پس آن جنگ دشوار: گروه متممی: یک ترکیب اضافی و دو ترکیب وصفی:پس(متمم) +آن(صفت اشاره برای مضاف الیه) + جنگ(مضاف الیه) + دشوار(صفت) / از / آن دریای بی پایاب: گروه متممی، دوترکیب وصفی: آن (صفت اشاره) + دریا(متمم) + بی پایاب(صفت) /آسان قید

جملهٔ هسته: به/ فرزندان: متمم / و: حرف عطف/ یاران: معطوف به متمم/ گفت: فعل/ چنگیز: نهاد/ مفعول: جملهٔ وابستهٔ ۲(گر فرزند باید، باید این سان) که خود جملهٔ وابستهٔ دیگری دارد: که: حرف ربط وابسته ساز

*** نظر اول در مورد مصرع دوم:** {هر دو «باید» ها فعل ناگذر در معنای لازم است} :

اگر فرزند(باید) (او) این سان(باید)

جملهٔ وابستهٔ ۲ : نهاد: او محذوف برمی گردد به فرزند/ این سان: گروه قیدی، ترکیب وصفی/ باید:فعل ناگذر (لازم است یا لازم می باشد) فعل مضارع اخباری / اگر: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲: فرزند: نهاد/ باید:فعل ناگذر(لازم است یا لازم بباشد) فعل مضارع التزامی

***نظر دوم در مورد مصرع دوم:** {هردو «باید» ها قید هستند و فعل «باشد» محذوف}:

اگر فرزند باید(باشد) باید (او) این سان(باشد)

جملهٔ وابستهٔ ۲ : نهاد: او محذوف برمی گردد به فرزند/ باید: قید / این سان: گروه مسندی، ترکیب وصفی/ فعل بباشد:فعل اسنادی مضارع التزامی محذوف به قرینهٔ معنوی / گر: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲: فرزند: نهاد/ باید: قید/ (باشد: فعل غیراسنادی مضارع التزامی محذوف به قرینهٔ معنوی)

*** نظر سوم در مورد مصرع دوم:** { «باید» جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲ «فعل ناگذر» ، «باید» جملهٔ وابستهٔ ۲« قید»}

اگر فرزند(باید) باید (او) این سان(باشد)

جملهٔ وابستهٔ ۲ : نهاد: او محذوف برمی گردد به فرزند/ باید: قید / این سان: گروه مسندی، ترکیب وصفی/ فعل بباشد:فعل اسنادی مضارع التزامی محذوف به قرینهٔ معنوی / گر: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲: فرزند: نهاد/ باید:فعل ناگذر(لازم است یا لازم بباشد) فعل مضارع التزامی

*این سان: این گونه/ پایاب: ته آب، بخش کم عمق آب / بی پایاب: عمیق، ژرف

قلمرو ادبی:

فرزندان و یاران: مراعات نظیر / واج آرایی: «ن»/ فرزند مانند جلال الدین باشد: تشبیه/ دریا استعاره از رود سند/ دشوار/ آسان:تضاد/ فرزند و باید: واژه آرایی/ بی‌پایاب: کنایه از عمیق

قلمرو فکری:

وقتی که جلال الدین از پس آن جنگ سخت، از آن رودخانهٔ عمیق، آسان عبور کرد، چنگیز به اطرافیانش

t.me/DaneshSad

گفت: ۱) اگر فرزند لازم باشد(بباشد) ، او(فرزند) این گونه اش لازم می باشد .
۲) اگر فرزند باید وجود داشته باشد(بباشد) او(فرزند) باید این گونه باشد(بباشد)
۳) اگر فرزند لازم باشد(بباشد)، او(فرزند) باید این گونه باشد(بباشد)
با توجه به اینکه نظرات مختلف در مفهوم چندان تغییری ایجاد نمی کنند نظر اول بیشتر قابل پذیرش است.
مفهوم: داشتن قدرت ایثار واز خود گذشتگی تحسین دشمن برای شجاعت ودلاوری جلال الدین

به پاس هر وجب خاکی از این ملک چه بسیار است، آن سرها که رفته

قلمرو زبانی:

بیت از دو جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: به/ پاس هر وجب خاکی: گروه متممی، یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: پاس(متمم) + هر(صفت مبهم) +وجب(ممیز) +خاکی(مضاف الیه) / از/ این ملک: گروه متمم ، ترکیب وصفی: این(صفت اشاره)+ ملک(متمم) / چه: قید/ بسیار: مسند/ است: فعل اسنادی/آن سرها: گروه نهادی، ترکیب وصفی
که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: آن محذوف/ رفته: رفته است، فعل ماضی نقلی

قلمرو ادبی:

سر: مجاز از انسان/ ایهام: ۱) عضوی از بدن ۲) بزرگان و روسا/ رفتن سرها:کنایه از کشته شدن
خاک: مجاز از وطن/ هر وجب: کنایه از مقدار/ واج ارایی: «س»

قلمرو فکری:

برای پاسداری ودفاع از کوچکترین ذره از این مرز وبوم چه بسیارانسان هایی که جان خودرا فدا کرده اند.
مفهوم: فداکاری و جان فشانی برای دفاع از کشور و وطن

زمستی برسر هر قطعه زین خاک خدا داند چه افسرها که رفته

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله با جملات هسته و وابسته ساخته شده است:

خدا داند (که) چه افسرها(بوده اند) که زمستی برسر هر قطعه زین خاک رفته

جملهٔ هسته: نهاد: خدا/ داند: می‌داند، فعل مضارع اخباری/مفعول: جملهٔ وابسته
که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جملهٔ وابسته : چه افسرها: گروه نهادی، ترکیب وصفی: چه(صفت تعجبی) + افسرها(نهاد)/ بوده اند: فعل به قرینهٔ معنوی محذوف/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابسته : ز/ مستی: متمم / بر سر: حرف اضافه در معنای برای و بخاطر / هر قطعه: گروه متمم ، یک ترکیب وصفی: +هر(صفت مبهم) + قطعه(متمم) / ز/ ین خاک: گروه متمم، ترکیب وصفی/ رفته: رفته اند، فعل ماضی نقلی* افسرها :تاج ها

قلمرو ادبی:

مستی: مجاز از عشق و علاقه/ افسرها، ایهام دارد: ۱ ـ تاج‌ها (مجاز از پادشاهی‌ها) ۲ ـ افسران
خاک: مجاز از وطن/ افسر: مجاز از پادشاهان و صاحب منصبان

t.me/DaneshSad

چه افسرها که رفته: کنایه از پادشاهان زیادی جان خود را از دست داده اند
بر و سر جناس ناهمسان (اگر یک کلمه حرف باشد و یک کلمه اسم باشد می توان جناس گرفت)
بر سر: ایهام تناسب ۱) در معنای برای و بخاطر صادق ۲) بر روی سر(عضوی از بدن) با افسر ایهام تناسب دارد.

قلمرو فکری

خدا می‌داند که به خاطر عشق به وطن،چه بزرگان و افراد ارزشمندی جان خود را فدا کرده‌اند
مفهوم: توصیف جانبازی بسیاری از بزرگان در راه وطن

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱- در متن درس، کدام واژه ها در معانی زیر به کار رفته است؟

اسب (بادپا)　　نابود کننده (عافیت سوز)　　عمیق (ژرف)

۲- جمله های زیر را با هم می خوانیم و به نقش های مختلف کلمهٔ «امروز» توجه می کنیم:

امروز را غنیمت دان　　نقش: مفعول
امروز، روز شادی است　　نقش: نهاد
گنجینهٔ عمر ، امروز است　　نقش: مسند
برنامهٔ امروز تایید شد　　نقش: مضاف الیه
امروز، به کتابخانهٔ ملی می روم　　نقش: قید

در همهٔ جملات بالا به جز جملهٔ آخر ، کلمهٔ امروز، نقش های اسم را گرفته است. کلمهٔ «امروز» در جملهٔ آخر ، هیچ یک از نقش های اسم را ندارد. منادا هم نیست. «امروز» در جملهٔ مذکور،«گروه قیدی» است.

گروه قیدی، بخشی از جمله است که جمله یا جزئی از آن را مقید می کند یا توضیحی نظیر مفهوم حالت، زمان، مکان، تردید، یقین، تکرار و... را به جمله می افزاید.

در بیت های نهم و دهم، قیدها را مشخص کنید.

آن دم، (قید زمان) به خون دیده، (متمم و قید) چو آتش (متمم و قید) در سپاه دشمن (متمم و قید) کمی (قید)

قلمرو ادبی

۱- «دریای خون» در بیت هشتم و دوازدهم، منظور از چیست؟

بیت هشتم: غروب خورشید　　بیت دوازدهم :میدان جنگ

۲- ابیات زیر را از نظر کاربرد «کنایه»، «تشبیه» بررسی کنید.

ز رخسارش فرو می ریخت اشکی　　بنای زندگی بر آب می دید

مصراع دوم: کنایه از زندگی را ناپایدار می دید

در آن سیماب گون امواج لرزان خیال تازه ای در خواب می دید

تشبیه: امواج مانند جیوه لرزان بود (یا، سفید بود)　کنایه: مصراع دوم؛ فکر تازه ای به خاطرش رسید.

قلمرو فکری

۱- شاعر در بیت زیر، قصد بیان چه نکته ای را دارد؟

در آن تاریک شب می گشت پنهان　　فروغ خرگه خوارزمشاهی : نابودی حکومت خوارزمشاهیان

t.me/DaneshSad

۲- حمیدی شیرازی در ابیات زیر، چه کسی را و با چه ویژگی هایی وصف می کند؟

چه اندیشید آن دم، کس ندانست که مژگانش به خون دیده تر شد
چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده تر شد
خشم و شجاعت جلال الدین خوارزمشاه.

۳- دربارهٔ ارتباط معنایی بیت زیر و متن درس توضیح دهید.

در ره عشق وطن از سر و جان خاسته ایم تا(.....) در این ره چه کند همّت مردانهٔ ما

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: مامحذوف/ در / ره عشق وطن: گروه متممی، دو ترکیب اضافی: متمم(ره) + مضاف الیه(عشق) مضاف الیه مضاف الیه (وطن)/ از / سر: متمم / و: عطف/ جان: معطوف به متمم/ خاسته ایم: فعل ماضی نقلی / تا: حرف ربط وابسته ساز {حرف تردد و شک (ر.ک حروف ربط و اضافهٔ دکتر خلیل خطیب رهبر ، ص۲۶۷؛ بعد از این«تا» حتما فعلی به قرینهٔ معنایی محذوف شده است) }

جملهٔ وابسته: (ما ببینیم: نهاد و فعل محذوف به قرینهٔ معنایی)/ که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جملهٔ وابستهٔ وابسته: در/ این ره: گروه متممی، ترکیب وصفی/ چه: مفعول/ کند: می کند، فعل مضارع اخباری/ همت مردانهٔ ما: گروه نهادی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: نهاد(همت) + صفت نسبی(مردانه) + مضاف الیه(ما) * همت: تلاش و پشتکار، عزم و اراده

قلمرو ادبی:

ره عشق: اضافهٔ تشبیهی/ سر و جان: مجاز از کل وجود/ از سر و جان خاستن: کنایه از فداکاری و از جان گذشتگی / ره: استعاره از عشق / همت کاری بکند: تشخیص

قلمرو فکری:

ما به خاطر علاقه به سرزمین مان از جان گذشته ایم تا ببینیم که تلاش و پشتکار مردانهٔ ماچه کارهایی را انجام می دهد و خواهد داد؟ مفهوم: برای حفظ و حراست از سرزمین خود جان خود را فدا خواهیم کرد.

٤- در بیت زیر، چه صحنه ای وصف شده است؟

«ولی چندان که برگ از شاخه می ریخت دو چندان می شکفت و برگ می کرد»
زیادی سپاه مغولان که به جای هر سرباز کشته شده چندین نفر جای او را می گرفتند.

t.me/DaneshSad



گنج حکمت
چو سرو باش

گلستان سعدی

اثر به نثر مسجع مزین به ابیات و آیات و احادیث / نوع ادبی: تعلیمی /در هشت باب

حکایت زیر از باب هشتم در آداب صحبت

حکیمی را پرسیدند: «چندین درخت نامور که خدای عزّ و جل آفریده است و برومند، هیچ یک را آزاد نخوانده‌اند؛ مگر سرو را که ثمره‌ای ندارد. در این چه حکمت است؟»

قلمرو زبانی:

عبارت از شش جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

از حکیمی پرسیدند : در این چه حکمت است :که

آنها هیچ یک از چندین درخت نامور و برومندرا که خدای عزوجل آفریده است

آزاد نخوانده اند و

مگر آنها درخت سرو را که ثمره ای ندارد (آزاد خوانده اند)

جملهٔ هسته: از حکیمی پرسیدند: را: حرف اضافه در معنی از/ حکیمی: متمم/ پرسیدند: فعل ماضی ساده / نهادآنهای محذوف/ مفعول: جملات وابسته تا آخر بند

در این چه حکمت است؟ چندین درخت نامور که خدای عزّ و جل آفریده است و برومند، هیچ یک را آزاد نخوانده‌اند؛ مگر سرو را که ثمره‌ای ندارد

جملهٔ وابسته: در این چه حکمت است؟»در/ این: متمم / چه حکمت: گروه نهادی، ترکیب وصفی: صفت پرسشی(چه) + نهاد(حکمت)/ است: وجود دارد، فعل غیراسنادی/ که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

(آنها) هیچ یک (از) چندین درخت نامور و برومند را ، که خدای عزّ و جل آفریده است آزاد نخوانده‌اند؛

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۱ : نهاد(آنهای محذوف)/ هیچ یک: مفعول / (از : حرف اضافهٔ محذوف) چندین درخت نامور و برومند : چندین درخت نامور و برومند: گروه متممی، سه ترکیب وصفی: صفت مبهم(چندین) + نهاد(درخت) + صفت(نامور) + حرف عطف(و) + معطوف به صفت(برومند)/ را: نشانهٔ مفعول/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابسته: خدای عزّ و جل آفریده است:خدای عزو جل: گروه نهادی، دو ترکیب وصفی/ آفریده است: فعل ماضی نقلی/ مفعول: آن محذوف برمی‌گردد به هیچ یک از درختان

ادامهٔ جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۱ : آزاد: مسند/ نخوانده اند: فعل ماضی نقلی

t.me/DaneshSad

مگر سرو را (آزاد خوانده اند) که ثمره‌ای ندارد

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ۲: : مگر سرو را آزاد خوانده اند: مگر: قید استثنا/ سرو: مفعول / آزاد خوانده اند: مسند و فعل به قرینهٔ لفظی حذف شده اند/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔوابستهٔ وابسته:ثمره‌ای ندارد.: نهاد: آن محذوف برمی‌گردد به سرو/ ثمره‌ای: مفعول/ ندارد: فعل مضارع اخباری/ نامور: مشهور/ برومند: قوی/ آزاد: نجیب و وارسته

گفت: «هر درختی را ثمره معیّن است که به وقتی معلوم به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان.»

قلمرو زبانی:

عبارت از هفت جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

گفت: «هر درختی را ثمره معیّن است که
به وقتی معلوم به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود و
سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان.»

جملهٔ هسته: گفت: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به حکیم/ مفعول: جملات وابسته تا آخر بند:

جملهٔ وابستهٔ ۱: هر درختی را ثمره معین است: را: برای،حرف اضافه/ هردرختی: متمم، ترکیب وصفی/ ثمره: نهاد/ معین: مسند/ است: فعل اسنادی/ که: حرف ربط وابسته ساز

۱)جملهٔ وابستهٔ وابسته: به وقتی معلوم به وجود آن تازه آید: نهاد: آن محذوف/ به/ وقتی معلوم: گروه متمم ، ترکیب وصفی: متمم(وقتی) + صفت(معلوم) / به/ وجود آن: گروه متمم ، ترکیب اضافی: متمم(وجود) + مضاف الیه(آن) / تازه: مسند/ آید: می‌شود، فعل مضارع اخباری/ و: حرف ربط همپایه ساز

۲)جملهٔ وابستهٔ وابسته: گاهی به عدم آن پژمرده شود: گاهی: قید/ به/ عدم آن: گروه متمم، ترکیب اضافی: متمم(عدم) + مضاف الیه(آن) / پژمرده: مسند/شود: می‌شود، فعل مضارع اخباری

و: ولی ، حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲: سرو را هیچ از این نیست: را: برای، حرف اضافه/ سرو: متمم/ هیچ: نهاد / از این: متمم / نیست: وجود ندارد، فعل غیراسنادی / و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ۳: همه وقتی خوش است: نهاد: او محذوف برمی گردد به سرو / همه وقتی، ترکیب وصفی: صفت مبهم(همه) + قید(وقتی) / مسند: خوش/ است: فعل اسنادی/و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ٤ : این است صفت آزادگان: این: نهاد/ صفت آزادگان: گروه مسندی، ترکیب اضافی: مسند(صفت) + مضاف الیه(آزادگان) / است: فعل اسنادی

به آنچه می‌گذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت از بغداد

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: تو محذوف / به/ آنچه: متمم/ که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

t.me/DaneshSad

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: آن محذوف / می‌گذرد: فعل مضارع اخباری

ادامهٔ جملهٔ هسته: دل منه: فعل مرکب / که: زیرا که، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: دجله/ بسی: قید/ پس: قید/ از/ خلیفه: متمم / بخواهد گذشت: فعل آینده/ از/ بغداد: متمم

قلمرو ادبی:

قالب این دو بیت قطعه است زیرا فقط مصراع‌های زوج باهم هم قافیه اند:/ قافیه: بغداد، آزاد

دل نهادن: کنایه از وابسته و عاشق شدن/ تمثیل: دجله..../ مراعات النظیر: خلیفه، بغداد/ بغداد، دجله

قلمرو فکری:

به هر چیزی که گذرا و ناپایدار است وابسته نشو به عنوان مثال خلیفه می میرد ولی رود دجله همچنان از شهر بغداد عبور می‌کند و هیچ تغییری در احوال دجله با مرگ خلیفه که شخصیت خیلی مهم تر از تو است، پیش نمی‌آید. مفهوم: دل نبستن به امورات زود گذر قرابت معنایی: هر چه نپاید دلبستگی را نشاید

گرت زدست برآید، چو نخل باش کریم ورت زدست نیاید، چو سرو باش آزاد

قلمرو زبانی:

بیت از چهار جمله با جملات هسته و وابسته در هر مصراع آمده است:گر: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: از / دستت: گروه متممی، ترکیب اضافی: دست(متمم)+ ت(مضاف الیه)/ برآید: فعل پیشوندی، مضارع التزامی/ نهاد:آن محذوف برمی‌گردد به بخشندگی

جملهٔ هسته: چو: حرف اضافه/ نخل: متمم/ باش: فعل اسنادی/ نهاد: تو محذوف/ کریم: مسند

ور : وگر(و: حرف ربط همپایه ساز + ر : مخفف اگر ، حرف ربط وابسته ساز)

جملهٔ وابسته: از/ دستت: گروه متممی، ترکیب اضافی: دست(متمم)+ت(مضاف الیه)/ نیاید: فعل مضارع التزامی/ نهاد:آن محذوف برمی‌گردد به بخشندگی

جملهٔ هسته: چو: حرف اضافه/ سرو: متمم/ باش: فعل اسنادی/ / آزاد: مسند

قلمرو ادبی:

از دست برآمدن: کنایه از مقدور بودن/تشبیه: تو مانند نخل /تشبیه: تو مانند سرو/نخل: نماد برداشتن و ثمره رساندن/سرو: نماد آزاده بودن/سرو و نخل: مراعات النظیر/بیت دارای آرایهٔ موازنه است

قلمرو فکری:

اگر برایت مقدور است و توانایی آن را داری مانند نخل بخشنده باش و به دیگران ثمره و فایده برسان و اگر برایت مقدور نیست مانند سرو آزاده باش و به هیچ چیزی وابسته نشو.

مفهوم: تاکید بر بخشندگی در عین دارا بودن و تاکید بر وارستگی در عین نداشتن

قرابت معنایی: شکرانهٔ بازوی توانا بگرفتن دست ناتوان است

t.me/DaneshSad

فارسی واژه ها

فارسی واژه ها در عربی

آیا می توانید حدس بزنید عبارت زیر – که در زبان عربی رایج است– چه معنایی دارد؟

مُهندس کهربائی

کَهرَباء: در زبان عربی، تغییر یافتهٔ واژهٔ فارسی **کَهرُبا** است. **کَه** کوتاه شدهٔ **کاه** است و **رُبا** از **ربودن** ساخته شده است. کهربا صمغ سخت درختان است که با تولید الکتریسیتهٔ ساکن، کاه را می رباید(جذب می کند). عرب زبانان که واژهٔ کهربا را از زبان فارسی وام گرفته بودند، آن را به عنوان معادل الکتریسیته به کار برده اند. از سوی دیگر، فارسی زبانان که **برق** را قبلا از عربی گرفته و همراه با رعد در ترکیب **رعد و برق** به کار برده بودند، از برق در معنایی تازه بهره گرفتند و آن را در برابر الکتریسیته گذاشتند. به این ترتیب، زبان فارسی کهربا را به عربی وام داده و برق را از عربی وام گرفته است. بنابراین **مهندس کهربائی** در عربی، همان **مهندس برق** در فارسی است.

البته داستان همین جا پایان نمی گیرد. واژهٔ **هندسه** در زبان عربی برگرفته از **اندازه** در زبان فارسی است. زبان عربی اندازه را از فارسی وام گرفته و آن را به صورت **هَندَسه** درآورده است. زبان فارسی دوباره هَندَسه را از عربی بازگردانده و با تلفظ هندسه(در معنای شاخه ای از ریاضیات) به کار گرفته است. همچنین، عربی از هندسه واژهٔ مهندس را ساخته است. ما هم مهندس را– که ریشهٔ فارسی دارد– از عربی در زبانمان پذیرفته ایم.

قالب شعری **رباعی** را شاعران ایرانی پدید آورده اند. این قالب را در فارسی کهن **ترانه و دوبیتی** هم می نامیده اند. می دانیم که رباعی وام واژه ای عربی است و معنای **چهارگانه** دارد. ایرانیان با توجه به چهارمصراعی بودن رباعی این نام را از زبان عربی گرفتند و بر قالب شعری خود نهادند. اما عرب زبانان با این قالب شعری از طریق نام دوبیتی آشنا شدند و آن را **الدّوبَیت** نام گذاری کردند. بدین ترتیب، ایرانیان از واژهٔ عربی رباعی و عرب ها از واژهٔ فارسی دوبیت بهره می گیرند.

در زبان فارسی به پاداشی که علاوه بر دستمزد کسی به او می دهیم، **اَنعام** می گوییم. ما **انعام**(به معنای بخشش) را از عربی گرفته ایم و به صورت اَنعام درآورده ایم. ولی عرب زبانان واژهٔ **بخشش** را از زبان فارسی به وام گرفته و به شکل **بقشیش** تغییر داده اند و در همان معنی استفاده می کنند.

در زبان عربی، **حلیبٌ طازج** معنای **شیر تازه** دارد. واژهٔ **تازه** در زبان میانه (فارسی در دورهٔ ساسانی) به صورت **تازگ** تلفظ می شده است. عرب زبانان تازگ را در همان دوران از فارسی وام گرفته اند و آن را به شکل طازج امروزه هم در زبان خود به کار می برند.

واژهٔ **برنامه** نیز وضعیتی مانند واژهٔ تازه داشته است. برنامه از زبان فارسی میانه با تلفظ **برنامَگ** به عربی رفته و مُعَرَّب شده است؛ یعنی با صداهای زبان عربی سازگاری یافته است. برنامج معرب(عربی شدهٔ برنامگ است. در زبان عربی معاصر، وقتی می گویند **برنامج المدرسه** معنایی جز **برنامهٔ مدرسه** ندارد. عرب زبانان برنامج را جمع بسته و از آن **برامِج** را ساخته اند، چنانکه منظور

t.me/DaneshSad

بَرامج أطفال، برنامه های کودکان است که از شبکه های تلویزیونی یا مانند آن پخش می شود. یک نمونهٔ دیگر از زبان فارسی میانه، واژهٔ **رواگ** است که در فارسی امروز به **روا** تبدیل شده؛ مانند داناگ که با افتادن حرف پایانی، به شکل **دانا** به فارسی امروز رسیده است. اما رواگ در دورهٔ ساسانی به عربی رفته و به صورت **رواج** معرب شده است. عربی از رواج، واژه های **رائج و ترویج** را ساخته است. این بار نوبت فارسی بوده که این واژه ها را از عربی به قلمرو خود بازگرداند. ایرانیان قدیم در مهرماه جشنی با شکوه برپا می داشته اند که **مهرگان** نام داشت. عرب زبانان پس از آشنایی با این جشن، نام آن را به صورت **مهرَجان** از زبان فارسی وام گرفتند و مهرجان را در زبان عربی به معنای هر نوع جشن و در برابر واژهٔ بیگانهٔ **فستیوال** (که معادل آن در زبان فارسی **جشنواره** است) قراردادند.

می توانیم بگوییم دو زبان فارسی و عربی در درازنای تاریخ، رابطه ای دوسویه داشته اند؛ در سده های پیش از اسلام ـبه ویژه در روزگار ساسانیان که پایتخت ایران، تیسفون (مدائن)، در نزدیکی بغداد کنونی جای داشت و میان ایران و برخی از اعراب روابط بازرگانی برقرار بود- زبان عربی انبوهی از واژههای فارسی را به وام گرفت. شمار این وام واژه ها را دستکم ۲۵۰۰ واژه برآورد کرده اند، پس از راهیابی آیین اسلام به ایران و گرویدن ایرانیان به آن، روند وام گیری فارسی از عربی آغاز شد و کمابیش تا صدسال پیش ادامه یافت. به این ترتیب، همسایگی و پیوند دیرینهٔ ایرانیان و عربزبانان، به دادوستد تاریخی میان فارسی و عربی انجامیده و بر پرمایگی و توانایی هر دو زبان افزوده است.

t.me/DaneshSad